



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۲۰/۰۸/۳۱



احسان الله مایار

صفحه ای از تاریخ

قسمت یازدهم

۱۹۸۶/۱/۱۷

بعد از ظهر مولوی محمود آمر ولایتی وردگ مربوط حزب اسلامی مولوی خالص بدیدنم آمد و در مورد جبهه البلال صحبت کردیم. وی قول برادری داد که با جبهه همکاری میکند و در ضمن از قوماندانان مربوط ما شکایت داشت که باید با امین الله سعادت و عنایت الله مایار مسئولین جبهه آنرا تصفیه کنم. مولوی محمود که فهیم و صمیمی است با صراحت گفت " آرزو دارم تا روزی افغانستان را آزاد دیده و همه رهبران جهاد را با زولانه در پاها در برابر قاضی محکمه بحیث خائنین دوران جهاد ایستاده ببینیم".

وی علاوه کرد که حکمتیار و پیر گیلانی با رژیم کابل سر و سر دارند و احتمال دارد با آنها ائتلاف کنند.

۱۹۸۶-۱-۱۸

امروز صبح به صوب پشاور حرکت کردم.

بعد از ظهر تعدادی از افسران مربوط تنظیم محاذ نزد حسن جان گیلانی آمدند. اینها مسئول اداره کمپ تربیوی مجاهدین مربوط محاذ در بیرون شهر پشاور میباشند. در این کمپ که بنام " غند شاه گی" یاد میشود تقریباً سه هزار نفر مجاهد زندگی میکند. آمر گروه اظهار داشت که بین مجاهدین پغمانی در توزیع کمپل اختلاف نظر پیدا شده که منجر به لت و کوب گردیده. این زد و خورد برای اداره کمپ مشکلات خلق کرده است. وی به قوماندان کمپ دگروال رحمت الله صافی عارض شده که متأسفانه اعتنایی نکرده است.

حسن جان گیلانی هیئتی را تحت ریاست دگرمن امیرمحمد خان آمر حرکات تعیین کرد تا به غند شاه گی رفته و در باره تحقیق نموده را پور آنرا همین امروز بیاورد. اعضای هیئت عبارت بودند از جگرن عیسی خان وردگ آمر پلان، جگرن یعقوب خان آمر پیژند و جگرن خلیل الرحمن آمر کشف، جگرتورن فتاح خان کوهستانی آمر تعلیم و تربیه، و تورن محمد اعظم حیدری عضو حرکات. (یاد آوری: این افسران همان های هستند که از رژیم کابل روابط شانرا بریده و به مجاهدین پیوسته اند)

نزدیک شام هیئت سرا سیمه برگشتند و راپور دادند که حین ورود به کمپ خود شان مورد حمله قرار گرفتند وقتی از کمپشنری پاکستانی کمک خواستند آنها نیز در اثر سنگباران موثرهای شان از صحنه فرار کردند. در این وقت صدای آتشباری تفنگ نیز بگوش رسید که در اثر آن يك نفر از محافظین بنام سید نصرالدین در سینه و معلم ظاهر در سرین زخم برداشتند. مجروحین به شفاخانه انتقال داده شدند. متأسفانه سید نصرالدین جان به حق سپرده

و معلم ظاهر تحت عمل جراحی گرفته شده است. حسن جان گیلانی تصمیم گرفت تا علی الفور از جریان به کاکایش در اسلام آباد احوال بدهد و به دگروال رحیم وردگ معاونش و داکتر فاروق اعظم رئیس سیاسی محاذ اطلاع بدهد. پیر گیلانی جانب پشاور حرکت کرده و تا حوالی ۱۱ شب که کمپ آرام شد شش نفر دیگر نیز کشته شدند.

رابطه بین سید احمد گیلانی با برادر زاده هایش خوب و صمیمانه نیست چنانچه در این اواخر بین سید اسحق گیلانی و کاکایش گفت و گوی پرخاش گونه صورت گرفته بود که منجر به استعفای سید اسحق گردیده است. سید اسحق گیلانی استعفا نامه خود را که بتاريخ ۱۴- ۲- ۱۳۶۵ نوشته در مکتوب رسمی "د افغانستان ملی اسلامی محاذ" با شماره صادره نمره ۱۷۱ برای کاکایش فرستاده که متن آن از نظر خوانندگان مگذرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور فضیلت مآب عم بزرگوارم رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان!

طوریکه بشما معلومات است من بعد از کودتای ننگین هفت ثور بر اساس حکم خداوندی و ایجاب مصالح ملی کشور به جهاد پرداختم و طی این مدت از آغاز جهاد تا امروز به حیث يك فرزند مسلمان و افغان چه در داخل کشور بصفت قوماندان جهاد در محاذات غزنی، پکتیا و پکتیکا و چه در پست های مختلف در مرکز اداری جهاد همواره در خدمت جهاد مقدس بوده ام و در حد توان و ظایف ایمانی و وجدانی خود را انجام داده ام و در اثر کوشش های من و سایر مجاهدین بود که محاذ ملی اسلامی افغانستان بحیث يك تنظیم جهادی بپا ایستاده شد. متأسفانه راه یافتن یکعده اشخاص مغرض و مضر به جهاد در آن تنظیمی که با هزاران خون دل برای خدمت به جهاد و مجاهدین تأسیس گردیده بود، سبب شده است که دارائی جهاد حیف و میل گردیده و مجاهدین واقعی که با هزاران مشکلات برای در یافت حق مسلم خود به این تنظیم مراجعه میکنند مورد توهین و اهانت قرار گرفته حق آنان پایمال شده و موجب دلسردی آنان از جهاد گردیده و اجرای امور بر اساس و ملحوظات اغراض شخصی مغرضین صورت میگیرد.

من بحیث يك خدمتگار مجاهدین افغانستان چندین مراتبه این وضع در هم و بر هم را که توسط اشخاص مغرض و مشکوک به ضرر جهاد مقدس افغانستان انجام مییابد به حضور شما بعرض رسانیده و خواستار اقدامی در راه رفع آن گردیدم، ولی اقدامی بعمل نیامد.

چون دوام این حالت نه تنها سبب تخریب محاذ ملی اسلامی افغانستان گردیده بلکه از این طریق به جهاد مقدس ما نیز صدمه وارد میشود که من با وجود کوشش های پیهمی که برای بهبود وضع محاذ ملی اسلامی افغانستان بعمل آوردم، اعمال منافی جهاد مقدس همچنان ادامه یافت.

بنابر این به نسبت یأس حاصل از ادامه چنین اعمال و عدم توجه در راه رفع آن به خاطر رضای خدا "ج"، مصالح ملی و اسلامی را بر روابط خانوادگی ترجیح داده از تاریخ تقدیم این معروضه دیگر خود را عضو محاذ ملی اسلامی افغانستان ندانسته و به رسم اعتراض از ریاست دار الانشاء محاذ و جمیع امور محاذ ملی استعفا میدهم. استعفای من از امور محاذ ملی به معنی ترك جهاد مقدس نبوده، خاطر نشان میسازم که بحیث يك فرد مسلمان و افغان به جهاد مقدس الی غلبه بر کفر و کمونیزم ادامه خواهم داد.

با احترام امضاء

۱۹۸۶/۱/۲۰

در هوتل نور با میرولی خان از ینگه قلعه، پهلوان حفیظ از تخار و امین الله سعادت در باره توسعه جبهه البلال صحبت کردیم. مردم شمال افغانستان که از زمان ماموریت پدرم در منطقه خاطرات خوبی از وی دارند با خانواده ما پیشآمد نیک داشته و آرزو دارند که در مناطق تحت نفوذ شان در قطن با ما نزدیک باشند. میر ولی خان یکی از شخصیت های متنفذ ینگه قلعه میباشد. وی يك مرد هوشیار و پُر معلومات بوده و صحبت گیرا دارد. با ایشان وعده گذاشتم تا امروز نزد مولوی خالص رفته و امکان افتتاح جبهات حزب اسلامی را در منطقه با وی مطرح نمایم.

بعد از ظهر با مولوی خالص دیدم. وی افتتاح جبهات جدید البلال را در شمال مشکل میبیند مخصوصاً مشکلات بیشتر را برهان الدین ربانی سبب شده. زیرا وی در آن منطقه از تاجکها حمایت میکند و با پشتونها سخت مخالفت دارد. با آنها وعده کرد که در باره فکر نموده و مرا از طریق امین الله سعادت در جریان می گذارد.

شب در منزل حمیدالله رحیمی معاون نظامی جبهه، سید اسحق گیلانی و وکیل مصلح از مقر، وکیل سدو اصیل، وزیر محمد جدران، داکتر مخدوم رهین، حسن خان کروخیل گرد هم آمده و در باره چگونگی تشکل " وحدت ملی" که قبلاً در آن باره بحث شده بود، تبادل نظر صورت گرفت در اخیر موافقه نمودیم که فعلاً از موقف حضرت صبغت الله مجددی جهت حمایت این نهضت استفاده کنیم و بعداً جریان را طوری مساعد سازیم که در رأس آن اعلیحضرت محمد ظاهر شاه قرار گرفته بتواند. روی این منظور به داکتر رهین و حمیدالله وظیفه داده شد تا فردا به اسلام آباد سفر نموده و با حضرت مجددی باب مذاکره را باز کنند.

۱۹۸۶/۱/۲۱

ساعت ۱۰ شب محمد بلال، شمس العارف و عبدالصمد ساکنان پشه ای پغمان با معرفی خط داکتر رهین نزد آمدند. هر سه شان از جمله قوماندانان سر شناس حزب اسلامی حکمتیار بودند که بنابر گفته شان اوامر حزب را غیر اسلامی دانسته و حزب را ترك گفته و با تمام ساز و برگ نظامی و مجاهدین تحت قوماندۀ خود به تنظیم جبهه نجات ملی (حضرت مجددی) پیوسته اند که در مورد ائتلاف آنها حمیدالله معاون جبهه رول مهم داشته است. در حوالی ۱۱ شب یکی از دوستان همسنگر محمد بلال بنام آقای خوشنود به اطاقم آمد. گرچه قرار بود تا يك جا با دیگران بیاید لیکن کاری داشته و نا وقت رسید. محمد بلال خوش سیما بوده مودب و پیشآمد خوب دارد. همه شان از جریان جبهه متحد اطلاع داشته و همکاری باین نهضت را قدم مثبت میدانند. محمد بلال قرار است به زودی تحت پروگرامی به آلمان سفر نموده و در عکاسی و همچنان جنگهای چریکی تجربه حاصل کند. صحبت های ما در حوالی ۱۲،۳ شب خاتمه یافت و فکر می کنم در نظریات ما هماهنگی موجود است.

۱۹۸۶ - ۱-۲۳

وضع عمومی در پاکستان متشنج است. امروز يك بمب قوی در بانک یو بی ال UBL و همچنان بمب دیگری در دفتر مرکزی پی آی ای در پشاور منفجر گردید که در اثر آن خسارات مالی و جانی رخ داده است. امروز صبح و کیل سدو اصیل نزد آمد و گفت که پیر گیلانی می خواهد با من ببیند. ساعت ۱۰ صبح به دفترش در کبابیان رفتم و مانند همیشه بیر و بار مردم زیاد بود بعد از يك وقفه مختصر باکسانیکه در دفترش بودند خدا

حافظی کرد. سپس دو به دو حدود ۱،۳۰ ساعت در باره وضع تنظیم محاذ و جبهه متحد صحبت کردیم. مطالب مهم گفتنی وی عبارت بودند از:

- در بیانیه اخیر خود ضمن کنفرانس وزرای خارجه ممالک اسلامی در الجزایر با صراحت تام اظهار داشته که ساختمان "جبهه متحد" و بشکل يك اتحاد سر تا سرى بدون اشتراك اعليحضرت محمد ظاهرشاه از تصور خارج بوده و باید ممالک اسلامی در این باره اشتراك مساعی نمایند تا این پروسه در عمل پیاده شده بتواند.

- پیر گیلانی گفت که از جانب مقامات پاکستان نظر به هدایت يك منبع امریکایی (یاد اوری: بین رهبران جهاد، دستگاه استخبارات نظامی آی اس آی پاکستان، مقامات نامیده میشود) بر وی فشار آورده شده تا دگروال رحیم وردگ را به عوض برادر زاده اش حسن جان گیلانی به حیث رئیس نظامی تنظیم تعیین نماید. از این رو، پیر گیلانی از من خواهش کرد تا این مطلب را با حسن جان گیلانی در میان بگذارم و او را متقاعد گردانم نزد فامیل خود به امریکا برود.

- از برادر زاده دیگرش، سید اسحق گیلانی، شکایت کرد و گفت قرار معلوماتیکه از منابع پاکستانی در دست دارد، سید اسحق می خواهد با همکاری حسن کروخیل و يك تعداد قوماندانان مربوط محاذ او را از بین برده و قدرت را بدست بگیرد. در این باره برایم گفت که موضوع را با سید اسحق مطرح نموده و از جریان او را مطلع گردانم.

بعد از صحبت بیشتر از هر طرف و رد افواهیکه سید اسحق می خواهد او را از میان بردارد خدا حافظی کرده و قرار گذاشتیم که او را در جریان بگذارم.

شب با حسن جان گیلانی از صحبت امروز با کاکایش یاد آور شدم و بعد از مباحثه و تحلیل اوضاع و جریان موافقه کرد که به زودی به امریکا برود. وی گفت که مدتهاست از رابطه نزدیک معاونش دگروال رحیم وردگ با پاکستانیها اطلاع دارد و نظر به هدایت کاکایش روز به روز کارهای توزیع سلاح و مهمات مستقیماً بی آنکه به وی اطلاع داده شود بین دستگاه استخبارات پاکستانی و رحیم وردگ حل و فصل میشود.

راجع به موافقه حسن جان گیلانی تلفونی به پیر گیلانی اطلاع دادم و همچنان برایش اطمینان دادم که فردا با سید اسحق گیلانی نیز صحبت خواهم کرد.

۱۹۸۶-۱-۲۴

ساعت ۸ صبح با معیت سید اسحق گیلانی، وکیل سدو اصیل، وکیل وزیرمحمد جدران و داکتر رهین به صوب اسلام آباد حرکت کردیم و قرار و عده قبلی مستقیماً به منزل حضرت صبغت الله مجددی پایان شدیم. در منزل حضرت حمیدالله رحیمی و حسن کروخیل انتظار مارا داشتند.

مقصد از این گردهم آیی طوریکه در گذشته از آن یاد شد، ساختمان سیاسی ای بود که زمینه را برای سهمگیری اعليحضرت در چوکات بزرگ اتحاد مجاهدین و تعیین موقف شان فراهم آورد. بعد از صحبتهای صریح که تا حوالی ۴ بعد از ظهر دوام کرد موافقه شد تا داکتر رهین مکتوبی عنوانی اعليحضرت ترتیب نموده و من آنرا به خدمت شان برسانم و همچنان حضرت مجددی تعهد نمود تا بزودی موضوع را با مقامات پاکستانی مطرح نموده و مارا در جریان بگذارد. سیداسحق گیلانی را کنار کرده و در باره دیدارم با کاکایش و اتهام وی در مورد

انشعاب "محاذ ملی افغانستان" تحت قیادت سید اسحق معلومات دادم . سیداسحق گفت که : " افسوس دستم خالی است اگر نه امروز احوال کاکایم را از بغداد میگرفتی".
از اسلام آباد تلفونی به پیر گیلانی اطمینان دادم که راپورهای آی اس آی در باره سیداسحق بنیاد ندارد پریشان نباشد.

۱۹۸۶-۱-۲۵

ساعت ۱۰ صبح جانب کراچی پرواز کردم

۱۹۸۶-۱-۲۶

امروز ساعت ۶،۱۵ صبح از کراچی پرواز و بعد توقف مختصر در دمشق ساعت ۴،۱۰ بعد از ظهر به فرانکفورت رسیدم.

۱۹۸۶-۱-۲۸

امروز سفینه هوایی چالنجر امریکایی از پایگاه فلوریدا پرتاب و بعد از يك دقیقه در فضا منفجر شد که در اثر آن هفت نفر کیهان نوردان امریکایی به شمول دو زن کشته شدند.

۱۹۸۶-۲-۳

با جنرال عبدالولی در روم تلفونی صحبت کردم از سفرم به پاکستان برایش معلومات دادم. جنرال پیشنهاد کرد تا برای دو سه روز به روم بیایم تا يك سلسه مطالب را با هم مشوره نمایم.

۱۹۸۶-۲-۱۵

ساعت ۱۲،۰۰ در منزل داکتر محمد یوسف.

داکتر محمد یوسف گفت چند روز قبل يك تعداد افغانهای روشنفکر نزدش آمده و در باره يك ساختار سیاسی ای که قادر به حل بحران فعلی کشور گردد نظرش را خواسته اند.

داکتر محمد یوسف پیش رفته نظرش را چنین تشریح کرد:

يك تعداد از روشنفکران سرشناس و بیطرف افغان که طور پناهنده در خارج کشور زندگی میکنند با رژیم کابل تماس بر قرار و با آنها راه مذاکره و ائتلاف را باز کنند. در مبادی میکانیزم ائتلاف طوری باشد که مقام ریاست دولت، صدارت، وزارت خارجه و دفاع به گروه بیطرف سپرده شود و متباقی پست ها را اعضای رژیم بدست داشته باشند و در پهلوی این ائتلاف در عین زمان اتحاد شوروی و رژیم کابل تقلیل قوای نظامی را در فرصت مناسب و بیرون کشیدن قوای شوروی اعلام دارند.

داکتر در این باره نظرم را طالب شد و من با صراحت تام این نظر را رد کرده و اظهار داشتم که هر گونه ائتلاف و یا توافق ایکه در آن اعلیحضرت پادشاه سابق افغانستان و يك تعداد از رهبران هفتگانه جهادی شامل نباشند محکوم به نابودی است و برای کتله ایکه در راه تحقق بخشیدن چنین پیوند نامأنوس اقدام میکنند در پرنسیپ مغایر با خط مش مصوبه "جمعیت تحکیم وحدت، اسولا" بوده و میباید از طرف ما که مسئول پیشبرد خطوط اساسی این نهضت هستیم در بنیاد رد شود. داکتر محمد یوسف نظرم را تأیید کرد و گفت که وی نیز موقفیت چنین پروسه را غیر ممکن دیده و جز خلق کردن فاصله بین قشر روشنفکر بیطرف افغان کدام نفع دیگری ندارد.

بعد بحث در این باره برای داکتر از صحبت يك عده افغانها با اشتراك حضرت مجددی توضیحات دادم. داکتر عقیده دارد تا جائیکه وی اعلیحضرت را میشناسد، چنین نظری از طرف شان پذیرفته نخواهد شد، زیرا این نظر مشابه با طرز تفکر نیست که قبل بر آن در باره بحث صورت گرفته است. لیکن اگر چنین عملیه ای به نفع مردم افغانستان و منبعث به تضعیف و یا قطع جنگ گردیده بتواند باید از آن استفاده کرد و موافقه کرد تا به روم، طوریکه جنرال عبدالولی تقاضا کرده، سفر کنم و موضوع را با اعلیحضرت مطرح نمایم.

۱۶-۲-۱۹۸۶

داکتر محمد یوسف تلفون کرد و گفت میرمن کیرا نورزایی در کابل وفات کرده است. موافقه کردیم تا فردا جهت اتحاف دعا به روح آن مرحومه نزد برادرش داکتر عطا نورزایی به گیلدن برویم.

۱۷-۲-۱۹۸۶

برای فاتحه مرحومه کیرا نور زائی با داکتر محمد یوسف نزد داکتر نورزائی که در سرحد هالند زندگی میکند رفتیم.

۲۲-۲-۱۹۸۶ (نیویارک)

مکتوبی از پدرم داشتم. خلاصه آنرا که از نگاه يك مهاجر در باره جهاد و زندگی در هجرت مطالبی دارد در این جا میگذارم.

"خدا کند سفرت بخیر گذشته باشد و برادر و اولادها را به صحت دیده باشی... بیمه صحتی را برایم روانه کردند و به کلینیک مراجعه کردم. معاینات عمومی که عبارت از تك تك بر روی استخوانها و مالیدن شکم و دیدن فشار خون دیگر چیزی نبود... بهر صورت چیزی که بمن اعطا شده، سند بیمه صحتی است و چک حقوق تقاعدی ۳۷۲ دالر. چک را زلمی (برادر مولف) بنام خود در بانک انتقال داده، زیرا مهاجر باید در بانک دارائی نداشته باشد ورنه در جمله یهودهای پولدار بحساب می آید. کرایه منزل را قبول نکردم زیرا در خانه زلمی زندگی میکنم. خدا کند اولادها از پشاور زودتر بیایند از فقر و ناداری ترس نخورده نان و پیاز خود را با پیشانی باز بخوریم... این بود شمه ای از رویداد زندگی. زندگی ایکه می خواستم در دره خوات وردگ و یا استالف بهشت آسا زیر چتر آسمان لاجوردین افغانستان خاتمه یابد، لیکن تعدادی از اولاد ناصالح کشور ما این آرزویم را به یغما برد و مرا در آخر عمر سر گردان امریکا گردانید.

حبیب (برادر مولف) سرگردان وطن هست. بزنی که داشت اگر به آن درست رسیدگی میکرد کارش بسیار خوب می بود اما حالا محدود است. در این اواخر مظاهره ای را رویدست داشت که موفقانه خاتمه یافت. دو سال قبل ۴۵ نفر مرد و زن جوان افغان طور قاچاق به امریکا آمده بودند و در محبس نیویارک محبوس بودند. حبیب با خواهر مریض ولاغرت، وسیمه، مصطفی، خسر بره اش و دو نفر سناتور مظاهره کردند و بعد از جنجال آنها رها شدند و روی صفحه تلویزیون صحنه رهایی آنها پخش شد...

از مدتها باینطرف حبیب يك مقدار لباس و وسایل صحتی جمع وبسته بندی کرده در گدام انبار شده بود، لیکن از ناحیه ترانسپورت آن به پاکستان بیچاره شده بود. بالاخره از کدام منبع عسکری برایش تلفون شد که ما شنیده ایم کالا به پاکستان روانه میدارید و ما حاضر هستیم تا کمک نمائیم. حبیب به خیزها شد همه را منظم بار بندی و آماده کرد که دیگر احوال تلفونی برایش رسید که حکومت پاکستان اجازه نمیدهد که اموال را برسانیم. با شنیدن

این خبر گوش های حیب لم شد و من هم پریشان... چند هفته بعد خبر خوشی رسید که مال ها را به ماری لند روانه دارد تا از آنجا توسط طیاره به پاکستان نقل داده شود، لیکن شرط اصلی اینست که روزنامه نگارها خبر نشوند و همه عملیه محرمانه انجام یابد، تا اینکه روز جمعه گذشته تریلر رسید و مال ها را که بالای هر کدام عنوانی اشخاص نوشتیم تا حوالی عصر بار کردیم و شکر خدا را به جا آوردیم. مجموع اموال ۲۴۰۰۰ پوند شد و برای اینکه خودت بدانی برای این اشخاص فرستاده شده است: غلام حسن کروخیل، عنایت و امین الله برای جبهه البلال، محمد نبی محمدی، حکمتیار، ربانی بنام دین محمد، سیاف، حضرت مجددی، پیر گیلانی، سید اسحق گیلانی، وکیل مصلح، میراجان زرمتمی، وکیل اعظم شینواری، قوماندان امین الله خوگیانی، حاجی خدا داد، پسر سید جگرن، پسر ارشد واعظ، سید اسحق سنگچارک، قوماندان صدیق چکری، پسر میاگل جان، مهدوی سناتور دایزنگی، ابراهیم خان دایکندی، میرزا محمد رحیم خان ورس، حاجی سلیمان بهسود، داکتر روشنگ وردگ، جمعه دار گردن مسجد، امین الله برادر زاده حاجی خدا داد، ملک میرخان چک وردگ، مولوی موذن، مولوی زلمی، مولوی جلال الدین جدران، حاجی غلام حسن ارزگانی، سید عبدالحسین واعظ، داکتر شیر محمد کوهسار هراتی، آقای بغلانی، قوماندان امین جغتو، ملک حنیف خان تغر، عبدالله خان پسر آدم خان احمدزایی، محمد یونس کولره غزنی، وکیل سید اصیل منگل، وکیل وزیر محمد جدران، شوهر همشیره اکبر جان منگل، حاجی میراجان احمدزایی، نور خان مشهور به خان کوچی احمدزایی، محمد صدیق پسر عطا محمد خان فرقه مشر، حفیظ پهلوان و میر ولی تالقان. بر علاوه از این يك دستگاہ مکمل اکسریز- ایر کنديشن و چوب ها برای معیوبین برای مولوی خالص و چند بسته برای داکتر عبدالحق حقانی به کویت ارسال شد...

ادامه دارد